



راز جاودانگی خاندان پاک پیامبر ﷺ حرم مطهر جناب عبدالسدر استرآبادی

ابوالفضل زنگنه

پیشگفتار

از جفاهای آشکاری که به وسیله و هابیان بر پیامبر خدا ﷺ روا داشته شد، ویران کردن حرم و از میان بردن آثار مزار و مرقد جناب عبدالله، پدر آن بزرگوار است. و هابیان با این عمل زشت خود، دل‌های عاشقان پیامبر ﷺ و خاندانش را جریحه‌دار کردند. مسلمانان بیدار و آگاه، پس از زیارت حرم با صفای پیامبر گرامی ﷺ و دیدار از مسجدالنبی، درصدد بر می‌آیند تا آرامگاه پدر ارجمند آن حضرت را نیز زیارت کنند، اما آنگاه که می‌بینند این مرقد هم مانند دیگر مراقد، به بهانه‌های واهی ویران گردیده و اثری از

آرامگاه جناب عبدالله به چشم نمی خورد، چهره واقعی و افکار بسته و هائیان را به درستی می شناسند.

آنچه مسلم است و تاریخ نگاران پژوهشگر بر این حقیقت اذعان کرده اند، این است که حرم مطهر جناب عبدالله علیه السلام در شهر مدینه بوده است.

در این نوشتار، ضمن بررسی برخی تهمت های ناروا - مانند کافر بودن پدران پیامبر! - که بهانه و دست آویز وهابیون برای ویران کردن آن مرقده مطهر بوده است، وضعیت آن بارگاه نورانی و مکان آن مزار شریف در طول تاریخ را بررسی می کنیم.

نسب پیامبر صلی الله علیه و آله

نسب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مورد اتفاق مورخان بوده و بدین قرار است:

* پدر: ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، شیبه الحمد، ابن هاشم بن عبد مناف بن قصى بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر (نضر) بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.
بالاتر از عدنان، در کتب تاریخی، مورد اختلاف فراوان است، اما بی تردید نسب عدنان به اسماعیل علیه السلام می رسد. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که: «چون نسب من به عدنان رسید بایستید.»^۱

* مادر: آمنه، دختر وهب بن عبد مناف، بزرگ بنی زهره.

«نضر» را «قریش» می خوانند و فاصله میان پیامبر صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام را چهل و سه پدر،^۲ چهل و چهار پدر،^۳ چهل و پنج پدر^۴ و کمتر از این نوشته اند. نسب آن بزرگوار، طبق نقل کتاب «جنات الخلود» به سی و چهار واسطه به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و به پنجاه و سه واسطه به حضرت آدم علیه السلام می رسد.

ایمان پدران پیامبر صلی الله علیه و آله

شیعیان امامی مذهب بر این باورند که پدران پیامبر صلی الله علیه و آله از عبدالله تا آدم علیه السلام همگی مؤمن و موحد بوده اند.^۵

شیخ صدوق در «رساله اعتقادات» می نویسد: باور ما (شیعیان) آن است که پدران پیامبر ﷺ تا حضرت آدم، همگی مسلمان بوده اند.

علامه مجلسی در «حیات القلوب» آورده است: «بدان که اجماع علمای امامیه بر این است که پدر و مادر پیامبر ﷺ و همه پدران و مادران آن حضرت تا حضرت آدم ﷺ مسلمان بودند و نور آن حضرت در صلب و رحم مشرکی قرار نگرفته است.»

به دلالت قرآن و حدیث، پدران و مادران پیامبر ﷺ همه مؤمن بوده اند. پیامبر فرمود: «من از زمان آدم ﷺ تا کنون، ثمره ازدواج حلال و پاکیزه ام و حامل زنا نبوده ام.»

و فرمود: «پیوسته خداوند مرا از صلب پاکان به ارحام مطهر انتقال می داد تا سرانجام بدون آلودگی به پلیدی های جاهلیت در این جهان شما متولد کرد.»^۶

این در حالی است که خداوند متعال در باره مشرکان فرموده است: «همانا مشرکان نجس اند.»^۷

علامه مجلسی بر این سخن افزوده است: «همه آنان از صدیقان یا از پیامبران مرسل یا از اوصیای معصوم بوده اند. اگر هم برخی اظهار اسلام نکرده اند، شاید از روی تقیه یا برای مصلحتی دینی بوده است.»^۸

شیخ صدوق نوشته است: «مادر پیامبر ﷺ، آمنه دختر وهب نیز مسلمان بود.»^۹

ابو حیان اندلسی می نویسد: رافضیان عقیده دارند که پدران پیامبر ﷺ مؤمن بوده اند.^{۱۰} بزرگانی از دیگر فرقه های اسلامی نیز اعتقاد امامیه را دارند و به ایمان پدران پیامبر و ابوطالب تصریح کرده اند که از جمله می توان به این شخصیت ها اشاره کرد: مسعودی، یعقوبی، ماوردی، رازی در کتاب «اسرار التنزیل»، سنوسی، تلمسانی در حاشیه کتاب «شفا» و «سیوطی» که چندین رساله در این باره نوشته است.^{۱۱}

در مقابل، فرقه های دیگر، پدر و مادر و اجداد پیامبر را کافر می دانند و برخی از بزرگان آنان هم رساله هایی در اثبات کفر ایشان نوشته اند؛ مانند: ابراهیم حلبی و علی قاری که در «شرح الفقه الاکبر» به تفصیل در این باره سخن گفته اند. آنان سیوطی را به تساهل متهم کرده و گفته اند: هر گاه سخنان او موافق سخن پیشوایان نقاد نباشد، اعتباری ندارد.

در کتاب «التاریخ القویم» آمده است: «پدران پیامبر، موحد و اهل نجات بودند؛ چون همه

آن‌ها خدا را عبادت می‌کردند.»^{۱۲}

همانطور که اشاره شد، شیعه بر ایمان آبا و اجداد پیامبر اجماع کرده و اجماع آنان نیز مستند به اخبار و روایات است. امامیه معتقدند که روایات فراوانی بر ایمان پدران پیامبر خدا ﷺ دلالت دارد. علاوه بر اجماع، برخی دیگر از دلایل شیعه به شرح زیر است:

* ۱. پیامبر خدا ﷺ فرمود: پیوسته خداوند مرا از صلب‌های پاک به رحم‌های پاک منتقل کرد تا آن‌که مرا به این جهان شما آورد و به پلیدی جاهلیت آلوده‌ام نساخت.^{۱۳} اگر در میان پدران کافری وجود داشت، پیامبر ﷺ همه را به طهارت توصیف نمی‌کرد؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^{۱۴}

* ۲. خداوند خطاب به پیامبر ﷺ فرمود: ﴿الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ، وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾^{۱۵}

از امام باقر، امام صادق ﷺ و ابن عباس روایت شده که همواره پیامبر ﷺ از صلب پیامبری به صلب پیامبر دیگر منتقل می‌شد.

* ۳. می‌توان در اثبات ایمان پدران پیامبر ﷺ تا ابراهیم ﷺ، به این آیه استدلال کرد که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾^{۱۶} و یا این آیه: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ...﴾^{۱۷} یعنی کلمه خداوند بایستی در نژاد و ذریه ابراهیم باقی مانده باشد و همواره گروهی از آنان بر فطرت خویش، خدا را پرستند. شاید همین اجابت دعای ابراهیم ﷺ باشد که گفت: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾^{۱۸} ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^{۱۹}

روشن است که اگر خداوند دعای ابراهیم ﷺ را در باره همه فرزندانش اجابت کرده باشد، نباید ابولهب بزرگ مشرکین و دشمن‌ترین دشمن پیامبر ﷺ باشد. این می‌رساند که واژه «مِن» برای تبعیض است.

امام صادق ﷺ در خطبه‌ای درباره احوال و صفات پیامبر خدا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ می‌فرماید:

«بزرگی گناه و اعمال زشت مردم، مانع از انتخاب محبوب‌ترین و گرامی‌ترین پیامبران؛ (محمد بن عبدالله ﷺ) از جانب خداوند نشد؛ پیامبری که زادگاهش در حومه عزت بود و ریشه

در دودمان کرم داشت. حبشش نقصی نداشت، نسبش آلوده نبود و دانشمندان از وصف و صفاتش نا آگاه نبودند.

پیامبران گذشته در کتاب‌های آسمانی خود، آمدن او را بشارت داده بودند. عالمان و اندیشمندان به اوصاف نیکش زبان گشوده و حکیمان به اوصاف برجسته‌اش چشم دوخته بودند.

وجود پاکی بود که مانند نداشت. تنها فرد هاشمی بود که همسانی برایش نبود و تنها مرد مکی بود که کسی به شوکت و مفاخرش نمی‌رسید.

منش او حیا و نجابت و سرشتش سخا و مروّت بود. به هیبت و بزرگی و اخلاق نبوّت آراسته و به اوصاف و خردمندی‌های رسالت سرشته بود تا اسباب و مقدرات الهی، زمینه مساعدی برایش فراهم آورد و حکم استوار حق به امر الهی درباره‌اش به نهایت رسید. در این هنگام قضای حتمی خداوند، حضرتش را به منتهی درجه رساند.

هر امتی بشارت وجودش را به امت بعد از خود می‌داد و آن نور مقدّس از صلب پدری به پدری دیگر منتقل می‌شد. در این انتقال، عنصر شریفش را روابط نامشروع آورده نکرد و در ولادت شریفش از زمان آدم علیه السلام تا پدرش عبدالله، نکاح ناروا راه نیافت. او در بهترین دودمان‌ها و در گرمای‌ترین تیره‌ها و شرافتمندترین خاندان‌ها و عزیزترین فامیل و محفوظ‌ترین رحم‌ها به دنیا آمد و در امین‌ترین دامن‌ها پرورش یافت. خداوند متعال او را پسندید و برای خود برگزید و کلیدهای دانش را به او داد و منابع سرشار حکمت را به او بخشید...^{۲۰}

چنانکه پیش‌تر نیز اشاره شد، علاوه بر ایمان آنان، این مطلب نیز در روایات تصریح شده که اجداد بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله از آدم تا عبدالله علیه السلام همه از ازدواج‌های پاک بودند و از صلب‌های مطهر به رحم‌های مطهر منتقل گشتند و هرگز نکاح جاهلیت در آن‌ها راه نیافت.

عبدالمطلب در زمان جاهلیت، ازدواج فرزندان با همسران پدر را حرام کرده بود.^{۲۱} امامیه برای اثبات این مطلب روایات زیادی از کتاب‌های اهل سنت نقل کرده‌اند و چند روایتی که در کتابهایشان برخلاف این مطلب نقل شده، توجیه کرده و پاسخ داده‌اند.

در محیط و دورانی که به طور معمول، خانواده‌ها نام «عبد العزّی»، «عبد هُبل»، «عبد ودّ» و... بر فرزندان خود می‌نهادند، عبد المطلب نام «عبد الله» بر پدر پیامبر ﷺ نهاد؛ نامی محترم که مرکب است از کلمه «عبد» و «الله» و متناسب با هدف و دعوت رسول الله ﷺ، و این عنایتی الهی است و بیانگر رشد فکری و معنوی جدّ پیامبر ﷺ و نیز از نشانه‌های موحد بودن پدران آن حضرت.

پدر پیامبر

تأملی بیشتر در نام «عبد الله» پدر پیامبر خدا ﷺ

در محیط و دورانی که به طور معمول، خانواده‌ها نام «عبد العزّی»، «عبد هُبل»، «عبد ودّ» و... بر فرزندان خود می‌نهادند، عبد المطلب نام «عبد الله» بر پدر پیامبر ﷺ نهاد؛ نامی محترم که مرکب است از کلمه «عبد» و «الله» و متناسب با هدف و دعوت رسول الله ﷺ، و این عنایتی الهی است و بیانگر رشد فکری و معنوی جدّ پیامبر ﷺ و نیز از نشانه‌های موحد بودن پدران آن حضرت.

نجات عبد الله از قربانی شدن

پیش از زمان عبد المطلب در مکه جنگی رخ داد و سرانجام چاه زمزم را با خاک پر کردند و اثری از آن به جای نگذاشتند.

عبد المطلب، جدّ پیامبر ﷺ در جستجوی زمزم برآمد و در جریان حفر چاه زمزم، با خداوند عهد بست هرگاه دارای ده پسر شد که در کارها یاری اش کنند، یکی از آنان را در راه خدا قربانی کند. خداوند ده پسر به او داد و او تصمیم گرفت به عهد خود وفا کند. از این رو، فرزندان خویش را جمع کرد و قضیه را با آنان در میان نهاد. فرزندان همگی پذیرفتند. عبد المطلب بر آن شد که با قرعه فرزند قربانی را برگزیند. وقتی قرعه زدند، به نام عبدالله

در آمد. عبد المطلب عبدالله را به محلی برد که شترها را نحر می کردند و کارد به دست گرفت تا ذبحش کند. برادران عبدالله و جمعی از بزرگان مانع شدند و گفتند: تا جایی که عذر باقی است نمی گذاریم عبدالله ذبح شود و گفتند که عبدالله را با ده شتر قرعه زند؛ اگر به نام شترها در آمد، فدای عبدالله باشند و اگر به نام عبدالله در آمد فدیة را افزون کنند و به اینگونه، بر عدد شترها بیفزاید تا قرعه به نام شتر بر آید و عبدالله به سلامت بماند و خدا راضی شود.

عبدالله را با ده شتر قرعه زدند، قرعه به نام عبدالله در آمد. پس ده شتر دیگر افزودند، باز به نام عبدالله در آمد. همچنان ده شتر افزودند و قرعه زدند تا شماره به صد رسید. در این هنگام، قرعه به نام شتر در آمد. قریش جشن و شادمانی به راه انداختند و گفتند: خدا راضی شد. عبدالمطلب فرمود: «لَا وَ رَبِّ الْبَيْتِ». به این حد نتوان اکتفا کرد و دو مرتبه دیگر قرعه زدند، که هر دو به نام شترها در آمد. عبد المطلب مطمئن شد و صد شتر را به جای عبدالله نحر کرد و از همین رو است که پیامبر ﷺ فرمود: «أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِ»؛^{۲۲} «من فرزند دو ذبیح» و از دو «ذبیح» (وقربانی)، جدش حضرت اسماعیل و پدرش عبدالله را اراده کرد.^{۲۳}

نور محمدی ﷺ

خداوند نور پاک محمدی را در آدم ﷺ به ودیعت نهاد تا در نسلی خاص از پدران و مادران منتقل شود. از آغاز خلقت، نور وجود پیامبر ﷺ در پیشانی آدم و اجداد آن حضرت ﷺ نمایان بود و درخشش آن به حدی بود که مردم مبهوت می ماندند و دلیل آن را می جستند. این نور، نسل به نسل منتقل گردید تا به هاشم، پدر عبد المطلب رسید و درخششی افزون یافت. آنگاه که ظهور نور محمدی نزدیک شد، هر جا هاشم می رفت سنگ ها و کوه ها ولادت پیامبر ﷺ را به او بشارت می دادند. مردم نیز از دیدن نور پیشانی هاشم متحیر می شدند ولی علت آن را نمی دانستند.

پس، نور پیامبر ﷺ از هاشم به عبد المطلب و از او به فرزندش عبد الله منتقل گردید. هنگام تولد عبدالله، نوری از صورتش ساطع شد که به آسمان ها رسید و از کودکی در پیشانی وی نورانیت عجیبی جلوه گر شد!

عبدالله هر چه به ۲۰ سالگی نزدیک تر می شد، نور و جهش درخشندگی بیشتری

می یافت.^{۲۴}

ازدواج عبدالله و آمنه

هنگامی که عبدالله به سن ۲۵ سالگی رسید، همراه پدر به خواستگاری بانویی رفتند که باید آخرین ودیعه گاه آن نور الهی باشد و آمنه بنت وهب را برای این ازدواج انتخاب کردند. پس از ازدواج، نور پیامبر ﷺ از پیشانی عبدالله ناپدید شد و در پیشانی آمنه ظهور یافت. اکنون نورانیت این نور به بالاترین حد رسیده بود؛ چرا که هنگام ظهور نور محمدی پس از شش هزار سال انتظار نزدیک شده بود.

با انتقال نور پیامبر به آمنه، منادی در آسمان‌های هفتگانه ندا داد: «بشارت دهید که مادر احمد حامله گردید». این پیام، در زمین و دریاها نیز پخش شد و همه موجودات از نزدیکی ولادت آن حضرت آگاه شدند. از سوی دیگر، خداوند برای حفظ آمنه و فرزندش، فرشته‌ای را بر وی موکل گردانید.^{۲۵}

وفات عبدالله

در مورد وفات عبدالله، پدر بزرگوار پیامبر ﷺ، سه قول گفته‌اند:

۱. هنوز پیامبر به دنیا نیامده بود که پدرش عبدالله وفات کرد.

۲. پیامبر بیست و دو ماهه بود که پدرش عبدالله از دنیا رفت.

۳. پیامبر هفت ماه داشت که پدرش فوت کرد.

در این میان، به نظر می‌رسد که قول نخست درست‌تر باشد.

در هر صورت، جریان امر از این قرار بود که: وقتی عبدالمطلب فرزندش عبدالله را برای تجارت خرما به مدینه یا برای بازرگانی به شام فرستاد، هنگام برگشت از شام، در مدینه بیمار شد و در همان جا نزد دایی‌های خود، بنی عدی بن نجار بستری گردید. پس از آن که همراهان، او را به‌جا گذاشته و راهی مکه شدند، وی در سن ۲۵ یا ۲۸ سالگی درگذشت و در خانه نایغه به خاک سپرده شد.^{۲۶}

چگونگی وفات عبدالله را به گونه‌ای دیگر نیز گفته‌اند:

عبدالله بن عبدالمطلب برای رسیدگی به امور نخلستان‌ها که در مدینه داشتند، بخش مهمی از ایام سال را در این شهر می‌گذراند. او که از سفر شام مراجعت می‌کرد، چند روزی در مدینه توقف کرد تا امور باغ‌ها و مزارع را سامان دهد. ناگاه عارضه بیماری او را از کار

انداخت و به سن ۲۵ سالگی در شهر یثرب که شهر خاندان (بنی نجار) و دایی‌های آن حضرت بود، به خاک سپرده شد.^{۲۷}



منابع دیگر، چگونگی فوت عبدالله را اینگونه آورده‌اند:

در نخستین ماهی که آمنه به پیامبر ﷺ باردار بود، نامه‌ای از مدینه به عبدالمطلب رسید که: «دختر فاطمه در مدینه از دنیا رفته و ثروت بسیاری بر جای گذاشته است. هر چه سریعتر به مدینه بیا که اموال وی در خطر است.»

عبدالمطلب همراه پسرش عبدالله به مدینه رفتند و ده روز آنجا ماندند. هنگامی که قصد بازگشت به مکه را داشتند، عبدالله بیمار شد و بیماری او پانزده روز طول کشید. تقدیر الهی چنین بود که این پدر، پیش از ولادت فرزند دنیا را وداع کند و روی همچون ماه او را نبیند! این بود که روز شانزدهم، عبدالله از دنیا رفت و فرزند و مادر را تنها گذاشت. سفر وی به مدینه در ماه اول بارداری آمنه و وفات او در ماه دوم بود.

عبدالمطلب در سوگ پسر جوانش چنان می‌گریست که هاتفی از غیب برای دلداری او ندا داد: «آن کس که خاتم پیامبران در صلب وی بود، از دنیا رفت و کیست که مرگ را نچشد؟»

پس عبد المطلب فرزندش را غسل داد و به خاک سپرد و قبه‌ای بر قبر او ساخت و سپس به مکه بازگشت.

و آنگاه که خبر وفات عبدالله به آمنه رسید. او با شنیدن خبر مرگ همسر جوانش که هنوز دو ماه از ازدواجشان نگذشته بود، گیسو پریشان کرد و بر صورت خود لطمه زد و گریبان چاک کرد و عزاداری برپا نمود. زنان بنی هاشم را نیز دعوت کرد تا در عزای شوهرش نوحه بگویند و بگریند.

عبد المطلب نزد عروسش آمنه آمد و او را آرام کرد و گفت: «ای آمنه، محزون مباش که نزد من مقامی عظیم داری؛ چرا که در وجود تو خاتم پیامبران است.» با این سخن عبدالمطلب، آمنه تسکین یافت و قلبش آرام گرفت. آنگاه دو تاج که یادگار عبد مناف بود به او هدیه کرد تا خاطره عبد الله را زنده نگاه دارد.^{۲۸}

وقتی عبدالله از دنیا رفت، تنها وارث او فرزندش محمد ﷺ بود. آنچه برایش به ارث رسید عبارت بود از: ام ایمن کنیز پدر، پنج شتر، قطعه زمینی از نخلستان، شمشیر و مقداری از وجوه نقدی.

آیا یهودیان «عبدالله» را ترور کردند؟

یهودیان در ترور عبدالمطلب ناکام ماندند تا عبدالله به دنیا آمد. عبدالله مکی است، اما قبرش در مدینه است.^{۲۹}

یهودیان بارها دست به ترور عبد الله بن عبدالمطلب زدند اما ناکام ماندند.^{۳۰} آنان در صدد قتل پیامبر خدا ﷺ بودند؛ چه آن زمان که در صلب پدرش (عبدالله) بود و چه زمانی که در شکم مادرش آمنه قرار داشت:

۱. نقل شده که زنی یهودی را فرستادند تا همسر عبدالله شود و بدینوسیله نطفه پیامبر آخر الزمان به رحم او منتقل گردد. زن هر روز سر راه عبدالله را می گرفت و به وی پیشنهاد ازدواج می داد. اما بعد از ازدواج عبدالله، دیگر خبری از آن زن نشد.^{۳۱}

۲. روزی وهب بن عبد مناف دید یهودیان می خواهند عبدالله را - که جوانی بیست و پنج ساله بود - بکشند. او ترسید و به سراغ بنی هاشم آمد و فریاد زد: عبدالله را دریابید که دشمنان او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه آسا نجات یافت! وهب که شاهد نجاتش بود

و نور نبوت را در چهره او می دید، پیشنهاد ازدواج عبدالله با دخترش آمنه را داد. این ازدواج مبارک سرگرفت.^{۳۲}

۳. کاهنان و احبار یهود تلاش داشتند عبدالله را بکشند. بزرگشان به نام ربیان گفت: غذایی فراهم کنید و به سم مهلک آغشته اش سازید و آن را نزد عبدالمطلب ببرید. یهودیان چنین کردند و آن را توسط زنانی که صورت خود را پوشانده بودند به خانه عبدالمطلب فرستادند.

همسر عبدالمطلب بیرون آمد و خوشامد گفت. آنان گفتند: ما از بستگان عبد مناف و فامیل دور تو هستیم. عبدالمطلب به خانواده اش گفت: بیاید و از آنچه بستگانتان برایتان آورده اند بخورید. هنگامی که خواستند از آن بخورند، غذا به سخن آمد و گفت: از من نخورید که مسموم کرده اند. خانواده عبدالمطلب از غذا نخوردند و به جستجوی آن زنان برخاستند ولی اثری از ایشان نیافتند. (و این از نشانه های پیامبری محمد بن عبد الله است).^{۳۳}

۴. یک بار دیگر، گروهی از احبار یهود در لباس تاجران از شام به مکه آمدند تا عبدالله بن عبدالمطلب را به قتل برسانند. آن ها به همراه خود شمشیران آغشته به سم داشتند و مترصد فرصتی مناسب بودند تا نقشه پلید خود را به مرحله اجرا بگذارند.

عبدالله به قصد شکار از مکه خارج شد و یهودیان فرصت را غنیمت شمرده، محاصره اش کردند و خواستند به قتلش رسانند، اما خداوند به وسیله گروهی از بنی هاشم که از راه رسیدند، او را نجات داد. گروهی از احبار کشته و بعضی هم به اسارت درآمدند.^{۳۴} عبدالله بن عبدالمطلب در سن ۱۷ یا ۲۵ سالگی به طرز مشکوکی از دنیا رفت.

کازرونی در کتابش (المنتقی) می نویسد:

۲۴ سال از پادشاهی کسری انوشیروان گذشته بود که عبدالله متولد شد. وقتی ۱۷ ساله شد با آمنه ازدواج کرد و هنگامی که آمنه به محمد ﷺ باردار شد، عبدالله در مدینه وفات کرد.^{۳۵} انگشت اتهام در وفات عبدالله، متوجه یهود است و آن ها متهم به مسموم کردن او هستند؛ زیرا آن ها بارها در مکه کوشیدند تا علی رغم موانع، او را بکشند. پس اگر پای عبدالله به مدینه می رسید، چگونه رفتار می کردند؟ البته هدف، پیامبر خدا ﷺ بود و قربانی عبدالله.

دو ماه پس از ازدواج، عبدالله در راه تجارت، در مدینه از دنیا رفت. تیر یهود برای بار دوم دیر به هدف خورد. آمنه دو ماهه باردار بود که عبدالله به طرز مشکوکی، در یثرب رحلت کرد.^{۳۶}

مدفن، مزار و بارگاه عبدالله پدر پیامبر ﷺ

پیشینه دار النابغه، مدفن عبدالله پدر پیامبر ﷺ در مدینه

عبدالله، بعد از رحلتش، در نزد دایی‌های پدرش - از طائفه «بنی النجار» - در خانه‌ای معروف به دار النابغه به خاک سپرده شد؛ زیرا سلمی، همسر هاشم، مادر عبدالمطلب از بنی نجار بود.^{۳۷}

پیامبر گرامی در سن شش سالگی با مادرش آمنه بنت وهب برای دیدار اقوام و زیارت قبر پدرش به مدینه آمد و چند روزی (شاید به مدت یک ماه) در همان خانه توقف کرد.^{۳۸} آن حضرت پس از هجرت از مکه، چون به مدینه وارد شد، نگاهی به خانه‌ای که قبر پدرش در آن بود انداخت و گفت: مادرم مرا به اینجا آورد و در این خانه، قبر پدرم عبدالله می‌باشد.^{۳۹} در منابع کهن نوشته‌اند محل دفن جناب عبدالله «دار نابغه» است.^{۴۰} و آن، محل آمد و شد پیامبر ﷺ بوده و تصریح کرده‌اند که آن حضرت در آنجا نماز خوانده است.^{۴۱}

این خانه، در مدینه، در میان خانه‌های قبیله بنی نجار و متعلق به شخصی از این قبیله، به نام «نابغه» بوده و شهرت آن، به دلیل محل دفن جناب عبدالله، پدر گرامی پیامبر خدا ﷺ است. پیکر عبدالله، طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دار النابغه) به خاک سپرده شد. دار نابغه که به «بیت ابی‌النبی» نیز معروف شد،^{۴۲} در غرب مسجد النبی،^{۴۳} در کوچه «طوال» مشهور به «زقاق آمنه»،^{۴۴} در خیابان مناخه، مقابل باب السلام قرار داشت و تا این اواخر زائران مزار آن جناب را زیارت می‌کردند.^{۴۵}

این مقبره داخل بقعه‌ای بوده که در زمان عثمانی‌ها آن را به طور مجلل، با سنگ‌های سیاه رنگ ساخته بودند و مدخل آن، با آثار معماری و نقاشی و خطاطی عثمانی‌ها تزیین شده بود.^{۴۶}

پیامبر خدا ﷺ پیوسته به زیارت مرقد پدرش می‌شتافت و در آنجا نماز می‌گزارد و به همین مناسبت این محل را «مسجد دار النابغه» نیز گفته‌اند.^{۴۷}

ابن شهبه از یحیی بن نصر نقل کرده که پیامبر در مسجد دار النابغه و مسجد بنی عدی نماز خواند و در روایتی است که در مسجد بنی عدی غسل کرد.

ابن ابی یحیی نیز از هشام بن عمرو نقل کرده که پیامبر در مسجد بنی عمرو بن مبدول

پیش از سلطه وهابی‌ها بر عربستان، بر قبر مطهر جناب عبدالله ضریحی
بوده است و ابراهیم رفعت پاشا، در سال ۱۳۱۹ ق. در کتاب بسیار با
ارزشی که در تاریخ حرمین شریفین نوشته، از آن یاد کرده است.



(مسجد بقیع الزبیر) و در دار النابغه و مسجد بنی عدی نماز خواند.
ابن زباله از هشام بن عروه، مانند روایت اول نقل کرده و دار النابغه، طبق روایت ابن شبه،
جایی است که مزار عبدالله پدر رسول الله ﷺ در آنجا واقع شده است.
عیاشی در توصیف دار النابغه و مسجد بنی عدی می‌نویسد: این خانه در زقاق طوال واقع
شده که به کوچه آمنه، مادر پیامبر خدا ﷺ معروف است. وی آنگاه به توصیف دقیق نقشه بازار
و کوچه‌های منتهی به آن می‌پردازد و در این توصیف از دار النابغه و مسجد بنی عدی و چاهی
که به «حلوه» معروف بود یاد کرده است. گفته‌اند که پیامبر ﷺ در آنجا و در مسجد بنی عدی
غسل کرد. طبق توصیف عیاشی، مزار پدر آن حضرت در «رباط حضارمه» بوده است.
عیاشی در توصیف خود افزوده است: همه این اماکن، در باغی بوده پراز نخل و به
«عینیه» شهرت داشته و چاهی از چاه‌های دوران جاهلیت قدیم در آن بوده است.^{۴۸}
مسعودی در مورد دفن عبدالله، پدر پیامبر خدا ﷺ اینگونه آورده است:
عبدالله، پدر پیامبر ﷺ در سرزمین شام به سر می‌برد، تا این که در حال بیماری بازگشت و
در شهر مدینه وفات یافت؛ در حالی که آن حضرت در شکم مادر بود.^{۴۹}
گفتنی است تا پیش از سلطه وهابی‌ها بر عربستان، بر قبر مطهر جناب عبدالله ضریحی بوده
است و ابراهیم رفعت پاشا، در سال ۱۳۱۹ ق. در کتاب بسیار با ارزشی که در تاریخ حرمین
شریفین نوشته، از آن یاد کرده است.
وی پس از تشریح گنبد‌ها و بارگاه‌های داخل بقیع می‌نویسد:

از جمله ضریح‌هایی که در خارج بقیع وجود دارد، ضریح عبدالله بن عبدالمطلب، پدر بزرگوار پیامبر ﷺ می‌باشد که در داخل مدینه است.^{۵۰}

بتنونی در «الرحله الحجازیه» از آن به عنوان «مقام سیدنا والد الرسول» نام برده و آن خانه را متعلق به شخصی از بنی النجّار، به نام «نابغه» یاد کرده است.^{۵۱}

و علی بن موسی در «وصف المدینة المنوره» با بیان «مرقد سیدنا عبدالله والد حضره سیدنا رسول الله» به عنوان مزاری زیبا و دائم الزوّار در تاریخ ثبت کرده است.^{۵۲}

نایب الصدر شیرازی در سال ۱۳۰۵ از این محل دیدن کرده و اشعار ترکی نوشته شده در آنجا را، در کتابش آورده است. بر اساس این اشعار، این بقعه در سال ۱۲۴۵ قمری، روی قبر پدر پیامبر ﷺ ساخته شده است (تجدید بنا).

قبر پاک والد شاه رُسلدُر بو مقام فضل حق سلطان محمودک بوخیر بر تری
وصف اعمارنده بر تو جوهری تاریخدُر قبر پاکیزه مقام والد پیغمبری^{۵۳}

با تأسف، وهابیان این آثار گران قدر نبوی را تخریب کرده و از میان بردند. گفته‌اند که در این تخریب‌ها، روزنه‌ای به قبر مطهر باز شد و جسد پاک و مطهر آن بزرگوار تر و تازه پدیدار گشت و کرامتی بر کرامات این خاندان افزوده شد.^{۵۴}

از محل دار النابغه، تنها چند عکس و تصویر برجای مانده و گفته‌اند در مسجد النبوی کنونی بوده است.^{۵۵}

حضور پیامبر خدا ﷺ بر سر قبر پدر و مادر

در روایات آمده است که حضرت رسول ﷺ کنار قبر پدرش عبدالله آمد و در آنجا دو رکعت نماز گزارد و او را صدا زد. ناگاه قبر شکافته شد و عبدالله در قبر نشسته بود و می‌گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

پیامبر پرسید: پدرم! ولی تو کیست؟

عبدالله گفت: فرزندم! ولی چه کسی است؟

حضرت گفت: اکنون علی ولی تو است.

عبدالله گفت: شهادت می‌دهم که علی ولی من است.

پس پیامبر ﷺ فرمود: برگرد به باغستانی که در آن بودی.



آن حضرت همچنین کنار قبر مادرش آمنه آمد و همانگونه که با قبر پدر فرمود. با مادر نیز چنان گفت.^{۵۶}

مزار پدر پیامبر کجاست؟!

پیش از بررسی این موضوع، به عنوان مقدمه به این مطلب اشاره می‌کنیم: بنا بر روایاتی که از طریق شیعی و سنی نقل گردیده، همچنین مشاهدات عینی زیادی که نقل کرده‌اند، برخی از اجساد - به دلایلی که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد - از پوسیده شدن پس از دفن، در امان خواهند بود.

بدن‌هایی که هرگز نمی‌پوسند

هر لاشه‌ای که در دل خاک قرار گیرد، زمین با ماده «استریتواریسین» و دیگر مواد نیرومند موجود در خویش، آن را تجزیه و ضد عفونی می‌کند^{۵۷} و مواد آلی آن را به مصرف گیاهان می‌رساند و از این راه به نباتات زندگی می‌بخشد.^{۵۸} این چرخه جهان طبیعت با پیکرهای بی‌جان انسان و همه موجودات زنده، به امر پروردگار و از نعمت‌های اوست. بدن کسانی که مرگ آن‌ها را بی‌دفاع ساخته، پس از اندک زمانی متعفن شده و کانون میکروب‌ها و عامل هزاران بیماری می‌شوند؛ همانگونه که در زمان حیات، عامل هر گونه

فساد، تبعیض، ظلم، بی‌عدالتی و ... و هزاران کژری، تباهی و گناه بوده است. اما جسم‌های بی‌جان عابدان مخلص - که وسوسه‌ها و نیرنگ‌های شیطان در آن‌ها اثری ندارد^{۵۹} و روحشان از فساد و تباهی پاک و مصون است - می‌تواند از تجزیه و فساد محفوظ بماند. آنان در طول زندگی و حتی پس از مرگ، عامل تطهیر و تزکیه خود، دیگران و حتی بشریت بوده و در قیامت حجت خداوند بر گناهکاران می‌باشند. هیچ‌گاه جسمشان عامل فساد و تباهی خاک نخواهد بود که زمین بخواهد با تجزیه ایشان، خود را ضد عفونی و تطهیر نماید.

آری، جسم پاک پیامبران، امامان، صالحان، شهیدان و دیگر بندگان شایسته پروردگار - که عمری از فرامین الهی اطاعت نموده، با تمایلات نفسانی مخالفت کرده و هر نوع پلیدی را از خود دور ساخته‌اند - باید تر و تازه باقی بماند تا از این رهگذر نیز حجتی بر خلق باشند، اگر چه خلاف سیر طبیعی جهان و یک استثنا باشد.

جهان پر از علت و معلول‌هایی است که در اثر حرکت همسو و همگون خود، در طول تاریخ، به طور مستقل و خودکار احساس می‌شوند، اما همه آن‌ها زیر نظر خداوند مدیر و مدبّر اداره می‌شوند که بر هر فردی ناظر بوده و در هر فعل و انفعالی نقش و «قیمومیت» دارد.^{۶۰} او می‌تواند در هر لحظه و هر موردی که صلاح بداند، رابطه علت و معلول را بر هم زده، علت را از علت بگیرد و استثنایی ایجاد نماید.

آتش، عامل سوختن است و هر ماده قابل احتراقی را طعمه حریق می‌سازد، ولی اگر اهریمنان، «قهرمان توحید» را در کانون شعله‌های آتش بیندازند، آفریدگار متعال قادر است که آتش را بر او سرد و سلامت سازد،^{۶۱} دودهای غلیظ آن را تبدیل به قطعات ابر نماید. قطرات روح پرور باران را بر او باریده و دشت آتشین را بر او گلستان سازد. کارد، عامل بریدن است، ولی قدرت قادر متعال می‌تواند آن را از بریدن گلوی «ذبیح الله» باز دارد و «ذبیح عظیم» را فدای او کند.^{۶۲}

آیا پروردگاری که بدن‌های حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام را از گزند آتش و آهن حفظ می‌کند و اصحاب کهف را قرن‌ها در کنف حمایت خود از هر آسیبی مصون می‌دارد،^{۶۳} نمی‌تواند همین جسم‌ها را از تجزیه و پوسیدن در خاک حفظ کند؟ وجود این استثناها در

جهان طبیعت، از بهترین راه‌های شناخت پروردگار جهانیان است؛ چنان که خداوند در قرآن کریم، با فاسد نشدن و تغییر نیافتن خوراک «عزیر» پس از صد سال، به قدرت خود استشهد کرده، می‌فرماید: «به خوراک و نوشیدنی‌ات بنگر که دگرگون نشده است!»^{۶۴}

بقای پیکرهای بندگان شایستهٔ پروردگار، در طول قرون و اعصار هم یکی از همان استثناها است که به عناوین برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبران؛ احادیث فراوانی از شیعه و اهل سنت روایت شده است که خداوند گوشت پیامبران را بر زمین حرام کرده است^{۶۵} و زمین هرگز پیکرشان را تغییر نمی‌دهد.^{۶۶}
 ۲. امامان؛ پیشوای ششم، امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند استخوان‌های ما را بر زمین و گوشت‌های ما را بر کرم‌ها حرام نموده است.»^{۶۷}
 ۳. عالمان؛ قطب راوندی در کتاب ارزشمند «لبّ اللباب» از معصوم علیه السلام روایت می‌کند: پیکر ده طایفه در قبر نمی‌پوسد: ۱. جهادگران ۲. اذان‌گویان ۳. دانشمندان ۴. حاملان قرآن ۵. شهیدان ۶. پیامبران ۷. بانوانی که در حال زایمان بمیرند ۸. افرادی که به ستم کشته شوند ۹. کسانی که در روز جمعه بمیرند ۱۰. آنان که در شب جان دهند.^{۶۸}
- حدیثی نزدیک به این روایت از اهل سنت نیز نقل شده، هر چند عبارت «نپوسیدن» در آن به کار نرفته است.^{۶۹}

در حدیث معراج نیز نکات ظریفی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده که قسمتی از آن با موضوع مورد بحث ارتباط دارد:

«بر فراز در بهشت نوشته شده: کسی که می‌خواهد قبرش وسیع باشد، مسجد بنا کند. هر که خواهد جسدش را کرم‌ها نخورند، مساجد را جارو بزنند و مستمندان را بپوشانند. هر که خواست جسدش در قبر تازه بماند و هرگز نپوسد، مساجد را با فرش بپوشاند و هر که خواست جایگاهش را در بهشت ببیند، در مساجد مأوا گزیند.»^{۷۰}

یادآوری این نکته لازم است که موارد یاد شده در این احادیث و مانند آن - غیر از نبوت و امامت - علت تامه نبوده و از «معدّات» است؛ به این معنی که هر یک از این موارد به تنهایی اقتضای نپوسیدن بدن انسان در قبر را دارد، مگر این که شخص با اعمال ناشایست خود این اقتضا را از بین ببرد.

تعداد ۱۳۶ تن از پیامبران، صالحان، فقیهان، مجتهدان، محدثان، شهیدان و دیگر بندگان شایستهٔ پروردگار در بحث گسترده‌ای در کتاب (اجساد جاویدان) معرفی شده‌اند که در رویدادی جسدشان رؤیت شده و در مواردی تا ده‌ها هزار نفر آن را دیده‌اند و مشاهده کرده‌اند که پس از گذشت قرن‌ها، پیکر پاکشان به قدرت حضرت احدیت، تر و تازه مانده است.^{۷۱}

در این زمینه خبرهای جدیدی نیز از عربستان رسیده و پراکنده گزارش شده است؛ مانند بقای جسد اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام که تقریباً ۳۵ سال پیش (۱۳۵۳ ش. = ۱۳۹۴ ق.) و بقای جسد علی بن جعفر در مقبرهٔ عریض مدینه (در مورخ ۱۳۸۱/۵/۲۱ ش.) و حادثهٔ مشاهدهٔ جسد حمزه بن عبد المطلب و تعدادی از شهدای اُحد در قرن اخیر، گزارش جنازه‌ای از شهدای فِخ (در مکه) در اواخر دههٔ شصت، از قرن چهاردهم هجری، خبر مشاهدهٔ جنازه‌های مطهر یاسر و سمیه هنگام تخریب قبرستان شیبکه مکه، حدود ده سال قبل و نیز در این اواخر انتشار خبر مشاهدهٔ جنازه‌های بعضی از دختران در مقبرهٔ مثلث مکه مکرمه (مقبرهٔ الخرامیه) که احتمال می‌رود از دختران زنده به گور در زمان جاهلیت باشند که قرآن کریم با صراحت به این امر اشاره کرده و عرب را سخت مورد نکوهش قرار داده است؛ ﴿وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ در اینجا خبر مشاهدهٔ بدن مطهر جناب عبدالله، پدر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله مورد بررسی قرار گرفته است.

مزار و مرقد عبدالله پدر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کجاست؟

- گزارش نقل و انتقال

آن بزرگوار در جنوب غربی مسجد النبی و در شرق مسجد علی بن ابی طالب به خاک سپرده شد. احداث خیابان زیرگذر در آن محدوده باعث شد تا محل قبر به کنار مسجد النبی منتقل شود که در طرح توسعه و بازسازی مسجد النبی و اطراف آن، هم اکنون قبر در مدخل، در شمارهٔ ۵ مسجد النبی، به نام «باب قبا» قرار دارد.^{۷۲} (البته باید مد نظر داشت که آن زمان، مسجد النبی موجود نبود و فقط گزارش نقل و انتقال در عصر حاضر مورد توجه است.) نویسنده و پژوهشگر ارجمند، آقای جعفریان در این زمینه می‌نویسد:

در جمع جلسهٔ روحانیون کاروان‌ها با نمایندهٔ بعثه، نکتهٔ تازه‌ای که آقای قریشی گفت این بود که: خودش شاهد بوده که قبر عبدالله پدر پیامبر صلی الله علیه و آله

را بلند کرده و در قسمت غربی مسجد النبی ﷺ سه ستون مانده به باب السلام که آن زمان آنجا را سایه بان زده بودند، دفن کرده‌اند. توصیه شد که زائران ایرانی آنجا زیارت کنند.^{۷۳}

ایشان همچنین از محل دار النایغه گزارش کرده است که: در این محل که اکنون (در توسعه غربی مسجد) داخل مسجد شده، شماری قبر، از جمله قبر عبدالله پدر پیامبر ﷺ بوده است. شاهدهی اظهار کرد: زمانی از پیرمردی که در بقیع مسؤولیتی داشت شنیدم که قبرهای آن خانه را به بقیع منتقل کرده و پایین تر از قبر منسوب به حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند.^{۷۴}

کتاب «اجساد جاویدان»، مهم ترین، صریح ترین و دقیق ترین گزارش را از محل دفن کنونی حضرت عبدالله به دست داده و توصیه کرده است که زائران و عاشقان اهل بیت مزار آن جناب را، پس از قبور شهدا، همزمان با زیارتنامه اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام زیارت کنند. اکنون خلاصه این گزارش:

«جسد پاک و مطهر جناب عبدالله، پدر بزرگوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از ۱۴۴۷ سال، در مدینه منوره تر و تازه پدیدار گشت. قبر شریف جناب عبدالله در نزدیکی مسجد النبی قرار داشت و شیعیان به هنگام تشرّف به مدینه منوره به زیارت قبر آن بزرگوار می شتافتند. دولت سعودی در اجرای شیوه نکوئیده و هابیگری، در سال ۱۳۹۴ ق. قبر مطهر جناب عبدالله را با خاک یکسان نمود تا کوچکترین نام و نشانی از آن بزرگوار باقی نباشد، ولی از آنجا که خداوند اراده فرموده که عظمت این خاندان را در کشاکش روزگار حفظ نماید، روزنه‌ای به قبر مطهر باز شد و جسد پاک و مطهر آن بزرگوار، تر و تازه پدیدار گشت.

هنگامی که جسد جناب عبدالله تر و تازه در مقابل هزاران تماشاچی پدیدار گشت، دولت ناچار شد که آن را با تجلیل و تکریم به قبرستان بقیع منتقل نماید... مرقد مطهر آن حضرت تا بیست سال قبل در حاشیه خیابان زیارتگاه خاص و عام بود که در سال ۱۳۹۴ ق. به بهانه توسعه خیابان خواستند نشانی از مرقد مطهر آن حضرت باقی نباشد ولی چون جسد مطهر، تر و تازه پدیدار گشت، آن را به قبرستان بقیع منتقل نموده،

در نزدیکی قبور شهدای احد دفن کردند.
اولین سفر نگارنده به حجاز، یک سال بعد از این حادثه بود و این خبر را از گروهی از حجاج ایرانی که در سال ۱۳۹۴ق. مشرف بودند و جسد مطهر را با چشم خود مشاهده کرده بودند، شنیدم. شاهد صدق این حادثه این است که اگر جسد تر و تازه نبود، وهابیان هرگز آن را به قبرستان بقیع منتقل نمی‌کردند؛ زیرا آیین وهابیت به شدت از این مسائل اظهار تنفر می‌کند.

محل دفن فعلی آن حضرت در بقیع مشخص است و نگارنده در هفت سفری که به سرزمین حجاز - در بیست سال اخیر - داشته، سعادت تشرّف به زیارت قبر شریفش را پیدا کرده است.^{۷۵}

البته این گزارش مربوط به قبل از تغییرات جدید است و قبر جناب عبدالله و اسماعیل بن جعفر هم اکنون با جابه‌جایی سنگ‌های قبور، قابل شناسایی نیست. تخریب مقبره جناب عبدالله و اسماعیل بن جعفر و جابه‌جایی آن‌ها در یک سال اتفاق افتاده است.

متأسفانه مرقد مطهر حضرت آمنه، مادر بزرگوار پیامبر ﷺ در ابواء، در سال ۱۳۸۳ش. به بهانه‌های واهی (مشرک بودن آمنه مادر پیامبر ﷺ - نعوذ بالله -) با بلدوزر صاف گردید^{۷۶} و عکس‌های قبل و بعد آن موجود است و از سایر جزئیات هیچ اطلاعی در دست نیست. از نکات قابل توجه که «بلادی» مورخ و جغرافی‌دان عربستان و شهر مکه در کتابش آورده، متن زیر است:

«حَیْفَ عَبْدِالله: نام دیگر روستای «مهابع» است که در وادی بزرگ «سایه» قرار دارد و در آنجا قبری است که اهالی آن به نقل از گذشتگان خویش آن را قبر عبدالله، پدر گرامی پیامبر خدا ﷺ می‌دانند. اختلاف نظر یاد شده در مورد قبر پدر ارجمند آن حضرت، مانند اختلافی است که در محل دفن مادر بزرگوارش وجود دارد، ولی صحیح آن است که قبر شریف عبدالله در مدینه در شمال مسجد النبی می‌باشد.^{۷۷}

سایه: دهکده‌ای است از دهکده‌های الفُرْع از نواحیه مدینه النبی.^{۷۸}

۱. کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۵
۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱
۳. اعلام الوری مرحوم طبرسی.
۴. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۰۷
۵. اوائل المقالات، ص ۱۲؛ تصحیح الاعتقاد، ص ۶۷؛ تفسیر رازی، ج ۲۴، ص ۱۷۳
۶. بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۱۲۲-۱۱۷؛ دلایل النبوة ابو نعیم، بخش نسب النبی؛ دلایل النبوة بیهقی؛ الدرج المنیفة فی الآباء الشریفه از سیوطی؛ نیز المقامة السندسیه فی النسبة المصطفویه از سیوطی.
۷. توبه (۹): ۲۸
۸. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷
۹. همان.
۱۰. تفسیر البحر المحیط، ج ۷، ص ۴۷
۱۱. از جمله رسائل سیوطی است: مسالک الحنفاء، الدرج المنیفة، المقامة السندسیه، السبل الجلیه.
۱۲. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۰۵
۱۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ تفسیر رازی، ج ۲۴، ص ۱۷۴؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۰؛ سیره دحلان، ج ۱، ص ۱۸
۱۴. توبه (۹): ۲۸
۱۵. شعراء (۲۶): ۲۱۸ و ۲۱۹
۱۶. بقره (۲): ۱۲۸
۱۷. زخرف (۴۳): ۲۸
۱۸. ابراهیم (۱۴): ۳۵
۱۹. ابراهیم (۱۴): ۴۰
۲۰. سنن النبی، صص ۲۰۱ و ۲۰۲
۲۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۲۷
۲۲. خصال شیخ صدوق، باب خصلت های دو گانه، ج ۶۸
۲۳. تلخیص از منتهی الآمال؛ التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم، ج ۱، ص ۱۱۲ به نقل از تاریخ ازرقی.
۲۴. بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۳۴ و ۳۷ و ۹۳ و ۹۴ و ۷۷ و ۷۸ و ۸۳ و ۹۱ و ۱۰۴ و ۲۸۲ و ۲۸۳
۲۵. بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۳۴ و ۳۷ و ۹۳ و ۹۴ و ۷۷ و ۷۸ و ۸۳ و ۹۱ و ۱۰۴ و ۲۶۱ و ۲۶۹ و ۲۷۱ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۹۷؛ البدایه و النهایه، ج ۲، صص ۳۲۳ و ۳۳۵؛ کمال الدین، ص ۱۹۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ص ۳۲۸؛ الفضائل، ص ۱۴؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۵؛ روضة الواعظین، ص ۶۷؛ حلیه الأبرار، ج ۱، ص ۲۵؛ مناقب آل أبی طالب، ج ۱، ص ۳۰
۲۶. أسد الغابه ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳؛ استیعاب ابن عبد البر، ج ۱، ص ۱۴؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۶۷؛ عمدة الاخبار، ص ۱۶۷
۲۷. با هم به حج و عمره، ص ۱۲۰
۲۸. بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۲۸۱ و ۳۲۴؛ الفضائل، ص ۱۴؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۵
۲۹. کافی، ج ۸، ص ۳۰۸؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۵۷
۳۰. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۹۰؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۸
۳۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۱
۳۲. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱۵
۳۳. بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۹۰ و ۹۱

۶۰. رعد (۱۳): ۳۳
۶۱. انبیا (۲۱): ۶۹
۶۲. صافات (۳۷): ۱۰۷
۶۳. کهف (۱۸): ۱۱، ۱۲، ۲۱ و ۲۵
۶۴. بقره (۲): ۲۵۹
۶۵. اجساد جاویدان، ص ۱۸ به نقل از مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵؛ سنن بیهقی، ج ۳، ص ۲۴۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۱۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۹؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۷۶
۶۶. علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۸۰؛ مستدرک الوسائل نوری، ج ۲، ص ۴۸۷
۶۷. مستدرک الوسائل نوری، ج ۲، ص ۵۰
۶۸. من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۱، ص ۱۲۱
۶۹. اجساد جاویدان، ص ۱۹ به نقل از فردوس الاخبار، ج ۳، ص ۶۴
۷۰. اجساد جاویدان، ص ۱۹ به نقل از فضائل ابن شاذان، ص ۱۵۳
۷۱. اجساد جاویدان، علی اکبر مهدی پور، انتشارات حاذق قم.
۷۲. سرزمین یادها و نشانه‌ها، صص ۴۰ و ۱۴۷
۷۳. مقالات تاریخی، دفتر هفتم، ص ۳۰۴
۷۴. آثار اسلامی مکه و مدینه، چاپ زمستان ۱۳۷۷، ص ۲۰۷
۷۵. اجساد جاویدان، صص ۴۵ تا ۴۷
۷۶. حج، صالحان، ص ۳۷
۷۷. فرهنگ اعلام جغرافیایی - تاریخی در حدیث و سیره نبوی، ص ۱۵۵؛ معجم معالم الحجاز بلادی، ج ۳، ص ۱۸۶
۷۸. فرهنگ اعلام جغرافیایی - تاریخی در حدیث و سیره نبوی، ص ۱۹۱

۳۴. بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۹۰ و ۹۱
۳۵. بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ المنتقی کازرونی، فصل پنجم؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۹۹
۳۶. تبار انحراف؛ اسرار شهادت پیامبر، ص ۲۹
۳۷. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۱۶
۳۸. وصف المدینه المنوره، ص ۴۴
۳۹. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۶
۴۰. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷
۴۱. تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۶۵
۴۲. فرهنگ اصطلاحات حج، ص ۸۰
۴۳. وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۱۳
۴۴. مدینه شناسی، ج ۱، ص ۴۹۷
۴۵. فرهنگ اصطلاحات حج، ص ۸۰
۴۶. تاریخ مکه و مدینه، ص ۱۰۷
۴۷. با هم به حج و عمره، ص ۱۲۰
۴۸. الاصابه فی معرفه مساجد طابه، ص ۱۲۸
۴۹. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۴
۵۰. مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۷
۵۱. الرحله الحجازیه، ص ۲۲۲
۵۲. وصف المدینه المنوره، صص ۴۴ و ۱۸
۵۳. آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵۲؛ سفرنامه نایب الصدر، ص ۲۳۲
۵۴. اجساد، جاویدان، ص ۴۵
۵۵. آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵۲
۵۶. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۰۹
۵۷. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، از دکتر پاک نژاد، ج ۲، ص ۶۴
۵۸. مجله دانشکده پزشکی تهران، سال ۲۹ شماره ۲۱۹
۵۹. ص (۳۸): ۱۳